

## نظری بکتابهای درسی

ملاحظات و انتقادات استاد جلیل سید محمد فرزانه را دربارهٔ مرزبان نامه و چهار مقاله که در شماره‌های پیش درج کردیم مورد بحث و توجه عموم دانشمندان و فضلا گردید. اکنون نظریات اصلاحی و انتقادی ایشان را نسبت بکتابهای درسی بمعرض مطالعهٔ مؤلفین و فضلا و معلمین محترم می‌گذاریم و از همگان مخصوصاً از معلمینی که این کتابها را تدریس می‌کنند انتظار و توقع داریم که از هر روی نظر خود را باز گویند و این بحث را تکمیل کنند تا مگر کتابهایی که از این پس برای فرزندان عزیز چاپ می‌شود از اشتباهات عبارتی خالی و متضمن مطالب و مباحثی سودمند و بدیع باشد. و چون آقای دکتر مهدی آذر وزیر فرهنگ باین دقایق باحسن نیتی تمام توجه دارند نهایت امینواری است که متصدیان تألیف و چاپ کتب درسی بتقدیم چنین خدمتی عظیم که اساس و پایهٔ اصلاحات است توفیق یابند.

### مجلهٔ یغما

بعقیده نگارنده یکی از فرایض و بلکه از اهم فرایض اهل سواد و خصوصاً خدمتگزاران و وظیفه‌خواران فرهنگ کشور و انمود ساختن نقایص و در صورت امکان و تا حد امکان، رفع نقایص کتب کلاسی است که بلاشک عامل عمده در تعلیم و تربیت عمومی شمرده میشود. و بموجب همین عقیده هر وقت مجال یافته ام در حدود مکتب و مقدرت خودم بادای این فریضه مبادرت جستام (۱) و اینک هم چند صباحی را که مرخصی اداری و فراغت از واجبات عینی و آنی فرهنگی دارم مقتنم میشمارم و خلاصهٔ مطالعات و مناقشاتی را که در اطراف متون و حواشی کتابهای فارسی دبیرستانی یاد داشت کرده ام جمع آوری میکنم و بوسیلهٔ مجلهٔ رزین و وزین (یغما) از نظر اهل نظر میگذرانم.

وقبل از ورود بر موضوع ملتمزم مراتب تجلیل و تعظیم و حق شناسیم را نسبت باساتید جلیل‌القدر و عظیم‌الشانی که رنج تألیف این سلسله کتب کلاسی را تحمل فرموده اند عرضه بدارم و مقام فضل و دانش هر یک از آن بزرگواران را در حد نازل خود بستایم و این یادداشت‌های ناچیز را مقدم بر هر یک از اساتید و افاضل کشور تقدیم ساحت همیشان نمایم، باشد که مورد قبول یافته آنچه را بجا و پسرا دیدند اجازه فرمایند تماماً لاکرام در طبعمای آینده کتب مزبور مرعی و منظور گردد انشاء الله تعالی.

### سید محمد فرزانه

(۱) در سال تحصیلی ۱۴-۱۳۱۵ کتاب کلیله و دمنهٔ بهرامشاهی متناً و هامشاً مورد تصحیح و انتقاد نگارنده قرار گرفت و انتقادات مزبور در مجلهٔ ارمغان طبع و نشر یافت. و در سال تحصیلی ۱۹-۱۳۲۰ یعنی همان اوان که همین کتب دبیرستانی طبع و نشر میشد بر حسب تکلیف و دستور وزارت فرهنگ غلط‌گیری و انتقادی از کتب مزبور کرده بودم که مع الاسف اثری بر آن مترتب نگردید. معذک علاقهٔ بصحّت و حیثیت کتب رسمی و کلاسی فرهنگ و ادارم ساخت کتاب سوم ابتدائی را که در سال تحصیلی ۲۹-۱۳۳۰ توسط کمیسیون مخصوص (طبع و تألیف کتب وزارتی) نشر یافت مطالعه و انتقاد کنم و خوشبختانه این انتقادات مورد توجه مقامات مربوطه قرار گرفت و موجب شد که کتاب مورد انتقاد منسوخ و مجدداً با رعایت نکات انتقادی مزبور تألیف و طبع گردد.



**ابتدای بنام (خدا) در کتب کلاسی** ، بر سنت هزار و چند صدساله پدران و همکیشان، از مستحبات و بلکه از واجباتی است که نباید مفلول عنه بماند. و اگر بازم در سره ساختن زبان یاری و دوری جستن از کلمات و عبارات عربی تا آن حد اصرار و تعقیب داریم که از گفتن و نوشتن « بسم الله الرحمن الرحیم » نیز میگریزیم لافل باید ترجمه مصطلح و متداول بسمله را با عبارت (بنام خداوند بخشنده مهربان) در صدر کتب مزبور ثبت نمائیم. و با کمال ایمان و اطمینان عرض میکنم که کاملترین مصادیق حدیث « کل امری ذی بال لم ینده فیه یبسم الله فهو اثبت ». (۱) همین نمونه کتب درسی کلاسی است که بدون رعایت این حسن المطلع در میان ملل اسلامی طبع و نشر میگردد و چقدر دیراست که وزارت جلیله و شورای عالی فرهنگ امر اکید و رعایت دقیق در اجرای این (امر ذی بال) بفرمایند.

**صفحه ۳ بیت دوم** از شعر فردوسی تحت عنوان « عشق میهن و مردانگی » برین وجه ثبت شده است: «... که چون بر کشد از زمین بیخ سرو سزدگر گیارا نوید تدر و... ظاهر آغلط و تفسیر و تشریح آن بر آقایان دیران - تاجه رسد بدیگران - دشوار و بلکه ممتنع است. و غلق و اضطراب شعر ناشی از غلط و اشتباه کتبی است که در عبارت « بر کشد » از مصرع اول روی داده. و صحیح آن « بر کشند » یا « بر کنند » بوده است. (رجوع شود بتمام قطعه در متن کتاب کلاس اول دبیرستانی) - (۲).

**صفحه ۴ سطر ۳** کلمه « کارزار » به « میدان جنگ » ترجمه و تفسیر شده است و ظاهراً این ترجمه غلط و ناشی از غفلتی است که در مفاد شعر فردوسی (سطر ۱۳ ص ۳ کتاب) برای محشی فاضل روی داده است: « و گر کشت خواهد همی روز کار چه نیکوتر از مرگ در کارزار » ، و حال آنکه در همین بیت هم « کارزار » بهمان معنای همهجائی است و ناچار نیستیم معنای « میدان جنگ » را برای آن بتراشیم.

**صفحه ۵ سطر آخر حاشیه کلمه « غزوه »** باین عبارت تفسیر شده است « جنگجویان و رزم آوردان بمعنی غازیان » و این تفسیر درست نیست باین تفصیل که: « غزوه » در لغت برجنگی اطلاق میشود که « در حمله بردشمن » و « در خاک دشمن » صورت گرفته باشد و در عرف مورخین صدر اسلام جنگهایی را که حضرت رسول (ص) شخصاً در آن حضور داشته اند « غزوه » میگویند. (اعم از اینکه حمله بر کفار یا دفاع از کفار میبود). و جنگهایی را که بامر آنحضرت و در غیاب حضرتش روی میداد « سریه » مینامیدند. و اما بعد از وفات شارع اسلام کلیه جنگهایی را که مسلمین با کفار میکردند خواه بصورت حمله و هجوم به « دارالکفر » و خواه در حال دفاع

(۱) هر کار مهمی که در آن بنام خدا ابتدا نشده باشد ناقص و ناتمام است.  
 (۲) روش نگارنده در این نکته گیری یا انتقاد سطحی آن بوده است که از صفحه اول از کتاب اول دبیرستانی شروع بمطالعه کرده و هر جا هر چه در متن یا حاشیه کتاب مطلبی جزئی یا کلی قابل خرده گیری یافته ام در حشو یا ذیل همان صفحه و احياناً در خلال سطرها باجمال یا تفصیل نوشته ام و اینک هم که بنای طبع و نشر آنرا دارم نکات و ملاحظات مزبور را بهمان ترتیب و بهمان عبارت از صفحه اول کتاب گرفته یکی بعد از دیگری بصفحات گرانهای بنما نقل میدهم و از خوانندگان محترم هم خواهش دارم اگر خواستند باین سلسله یادداشتها عنایت و التفاتی بفرمایند حتی الامکان کتب سه گانه دبیرستانی را که مورد نظر و انتقاد است در دسترس قرار دهند.

از کفار (در داخل ممالک اسلامی) میبود « غزوه » نامیده و جنگجویان مسلمان را « غزاة » یا « غازیان » میگفتند .

و خلاصه مطلب آنکه نه در متن لغت و نه در عرف مورخین و نویسندگان اسلامی (و منجمه صاحب طبقات ناصری که محشی فاضل را در ترجمه فوق نظر بر گفتار اوست) لفظ « غزاة » بمعنی مطلق (جنگجویان) نیامده است ،

**صفحه ۷** تحت عنوان « راستی شغل کیست ؟ » این قطعه بر این وجه از سنائی نقل شده است :

راستی شغل نیک بختانست	هر کرا هست نیکبخت آنست
دل ز بهر چه در کجی بستی	راستی بیشه کن ز غم رستی
هر که او بیشه راستی دارد	نقد معنی و راستی دارد

و آخرین مصرع از قطعه مزبور در نظر نگارنده غلط نقل شده و تردیدی ندارم که در اصل چنین بوده است : « نقد معنی در آستی دارد » و آستی مخفف آستین و یا خود صورتی از دو صورت لفظی آنست .

**صفحه ۸** در قطعه منتخب از قابوسنامه تحت عنوان « حق گزازی پدر و مادر » دو نظر دارم ؛ یکی آنکه عبارت « زیرا که آن کز تو زاید همان طمع دارد که تو از او زادی » واقع در سطر دوم و سوم مغلوط و مفشوش بنظر میرسد و باید با مراجعه به نسخه های مصحح قابوسنامه اصلاح و تصحیح گردد . و تصحیح قیاسی عبارت را بر این تقریب حدس میزنم : « زیرا که آن کز تو زاید همان طمع دارد که تو داری از آن کز او زادی » . نظر دوم آنکه در سطر ۶ از قطعه مزبور نیز تشویش و گسیختگی معنوی دیده میشود باین معنی که بعد از جمله « بخشنودی خدا نزدیکتر باشی » ناگهان و بی ربط موضوع سخن تغییر میکنند و از بحث « حق گزازی پدر و مادر » مبحث « درویشی » و « توانگری » و بداستان « کسب هنر » و « تقویم خورد » میبردازد و خواننده را در روادی حیرت میاندازد و موجب این گسیختگی و پراکنندگی تصرفی است که ناقل در متن « قابوسنامه » نموده و چند جمله را که رابط بین دو « مبحث » بوده است سهواً یا عمداً حذف فرموده است . ( برای درک تمام مطلب و مقایسه عبارت فوق با اصل منقول بقابوسنامه رجوع شود ) .

**صفحه ۱۱ سطر اول** عبارت « نام و ننگ » به « اعتبار و حیثیت » تفسیر شده است و بنظر من ( نام و ننگ ) را مجموعاً باین عبارت ترجمه کردن صحیح نمیآید گو اینکه در مصراع اول از قطعه منتخب و مندرج در صفحه ۱۰ کتاب بصورت غلط انداز و مبهمی گنجانیده شده است (بهین کاری است نام و ننگ جستن...) و ظاهر آن نام و ننگ دولت متضاد و دارای دو مفهوم متقابلند ؛ « نام » اعتبار و حیثیت ، و « ننگ » فضیحت و رسوائی ، و بتعبیر دیگر « بدنامی » معنی میدهد و حتی در مصرعی هم که از قطعه منتخب از مثنوی « ویس و رامین » در فوق نقل شد « ننگ » همان (بدنامی) را میرساند و مقصود از « نام و ننگ جستن » این است که انسان به « نام و ننگ » مبالات داشته باشد و هر چه میکند و میگوید با توجه و اعتنای باین دو (معنی) باشد تا اگر موجب « نام » است انجام دهد و اگر باعث (ننگ) است از آن پرهیز نماید .

**ایضاً در همان سطر و همان صفحه :**

کلمه « راندن » بعبارت « انجام دادن و بدست آوردن » ترجمه و تفسیر شده است و بنظر محشی فاضل در این ترجمه بر این بیت « ویس و رامین » است که میگوید : بیک روزه مرادی کش برانی چه باید برد ننگ جاودانی و بنظر نگارنده « راندن » حتی در بیت مورد بحث نه « انجام دادن »

معنی میدهد و نه « بدست آوردن » بلکه در همه جا و (حتی در بیت مزبور) همان « راندن » مصطلح و همه کس دان معنی آنست منتها باید بشاگرد کلاس گوشزد نمود که « مراد در بیت مزبور تشبیه بر کوبی شده است که صاحبش زیر (ران) دارد و با فشار «ران» و ضربه مهمیز او را بدخواه راه میدهد. و لطف سخن و جان کلام هم در همین « استعاره » همه کس فهم است که اهل زبان آنرا « کامرانی » اصطلاح کرده اند. و نکته لغوی که در حال تحریر این یادداشت بنظرم رسید آنکه محتمل است پدران نکته سنج ما فعل « راندن » را هم از لفظ «ران» مشتق کرده باشند بهمان عنایت و ملاحظه که در ضمن بیان معنی شعر اشاره شد و بملاحظات دیگر که باید آشنایان به «علم اللغة» فارسی تحقیق و تحریر فرمایند.

**و نیز در همان صفحه سطر ۱۱** کلمه « فضول » (هرزه گوی) ترجمه شده است و مترجم را نظر بر عبارت (بهارستان جامی) است که در قصه « نایبانی چراغ بدست » گفته است «... نایبانی در شب تاریک چراغی در دست و سبوی بردوش در راهی میرفت « فضولی! بوی رسید و گفت... ». و ظاهراً لفظ « فضول » در لغت و استعمالات فصحا بمعنی « هرزه گوی » نیامده و در عبارت بهارستان هم باید یکی از دو وجه را توجیه نمود: یکی آنکه « فضول » بجای « بوالفضول » یا « بلفضول » بکار رفته، و دیگر آنکه « یای » تنکیر در کلمه « فضولی » مدغم و منضم گشته است [ با اینکه تلفظ کلمه بر این وجه دشوار است ] .

**در دو صفحه ۱۲ و ۱۳** قطعه منتخبی تحت عنوان « فوائد دانش » از کتاب « هدیه - الملوك » درج شده است که بنظر نگارنده قابل درس و بحث کلاس و درج در کتب کلاسی نیست زیرا گذشته از وهن و خلل لفظی که در ترکیب عبارات آن مشاهده میشود ارکان معنوی قطعه هم سخت متزلزل و محتمل بنظر میآید. و جا برای بسی « چون » و « چرا » در سر تایی آن قطعه باز است.

مثلاً گفتار منسوب بسقراط حکیم (صفحه ۱۲ سطر ۴) که فرموده است « نمره دانش آن است که هر که آنرا حاصل کند از پایه کمتر بدرجه بزرگتر رسد » مدعا عالی است خالی از دلیل و بلکه شواهد خلف آنرا الی ماشاءالله دیده و می بینیم و بیشتر از ما و شاید بیشتر از ما خود شیخ الحکما (سقراط حکیم) با آن شواهد روبرو شده است.

و نیز گفته هندوان که: « کسیرا که شمار و دثار دانش و فضل نباشد در مرتبه عوام بود. » (سطر ۵ صفحه ۱۲) بیک تعبیر و بیک فرض همان توضیح واضحی است که طلاب منطبق آنرا محال میگویند. و این خلل بر آن فرض محقق است که آقایان هندوان هم مانند بعضی از خواص خودمان (عوام) را با (عامیان) اشتباه کرده و مرادف و از یک ریشه دانسته باشند و بتعبیر دیگر یعنی با فرضی که از لفظ «عوام» معنای مقابل «خواص» اراده شده باشد همان تقیصه ای که بر گفتار منسوب بسقراط بار شد بر این گفتار حکیمان نیز بار میگردد. زیرا چه بسا کسانیکه واقعا « شمار و دثار » ایشان دانش بوده وهست و در جامعه از مرتبه (عوام) هم پائین تر جا داشته و دارند، و از آنطرف الی ماشاءالله ذواتی را سراغ داریم که هرگز شمار و دثار دانش بر اندام ایشان راست نیامده و نمیآید و مع ذلك صدر نشین محافل «خواص» تشریف دارند. پس این گفتار منسوب بحکمای هند بر هر تقدیر خالی از ارزش میباشد.

و اما سومین گفتار (حکیمان) که در این درس منتخب درج شده گفته شهریار است که فرموده است: « دانش چون باران است چون در طلب آن باشی لابد روزی بر تو بارد ». شهریار (گننام)

در سوق این کلام غافل از آن بوده است که باران وقتی که موجب باریدنش در طبیعت فراهم شد میبارد چه (من ومائی) در طلبش باشیم و چه نباشیم و بر همه کس هم میبارد خواه آنکه در طلبش نماز استسقاء میخواند و خواه این که از شرش بخدا و شیطان پناه میبرد و بنا بر این وجه شبهی (چنانکه شهریار خواسته است) بین باران و دانش وجود ندارد، و از این گذشته چه ربطی است بین عنوان قطعه یعنی «فوائد دانش» و بین این خاصیت مشترک که شهریار خواسته است برای باران و دانش اثبات کند؟

چهارمین جمله حکیمانه باین عبارت در این درس درج شده است: «حکما گفته اند بزرگتر چیزی از سعادت دانش است...» و ظاهر آن حکما خواسته اند مضمونی بر این تقریب تقریر فرمایند «رکن عمده سعادت دانش است» ولی صاحب (هدیه الملوك) اجازه نداده است عبارات «حکما» نیز مانند سایر آدمها، مفهم معنی و دال بر مقصودی باشد لهذا آن مضمون را در چنان قالبی جا داده است که با رمل و اسطرلاب و بلکه با (اشعه مجهول) نیز نتوان آنرا درک نمود!

اینرا نمونه ای بود از نثر منتخب و منقول از (هدیه الملوك) حال توجهی هم به نظم مقتبس از آن «هدیه شاهانه» نفرمائید:

چو دانا شوی زود والا شوی	برو کسب کن تا که دانا شوی
زدانندگان باز جویند راه؟	نه بینی که شاهان بر تختگاه
بدانا بودشان همیشه نیاز	اگر چه بمانند دیرو دراز

امیدوارم خواننده محترم خیلی (زود) از کلمه بلیغه؟ «زود» در مصرع دوم شعر اول و خیلی (دیر) بر عبارت رکبک «دیرو دراز» در مصرع اول از شعر سوم نگردد و در طی این مسافرت سکنه (ملیحه) ای را هم که بین «شاهان» و «تختگاه» ایشان روی داده است از نظر (عبرت) دور ندارد. والله ولی التوفیق.

**صفحه ۱۹ سطر ۳** کلمه «ارشد» بطور اطلاق «بزرگتر» معنی شده و این ترجمه ای است غلط و اگر هم مؤلف درس «فداکار» (۱) در متن تألیف خود «ارشد» را بجای اکبر استعمال کرده باشد تسامح ناروا و نا بجائی در تلفیق عبارت کلاسی نموده خواهد بود. و بر آن فرض هم مجوزی برای محشی محترم درین ترجمه نیست زیرا میتوانست (چنانکه در بسیاری از حواشی خود توانسته است) قید: اینجا «را بر ترجمه بیفزاید» و (دخل) نگارنده را در این باب (دفع) سازد.

**صفحه ۱۹ سطر ۴** «کلمه ابرام» «یافشاری» ترجمه شده و آن نیز غلط است زیرا «ابرام» در لغت «دوتا به کردن ریسمان» و در اصطلاح «تأیید حکم حاکم یا دعوی مدعی و تقاضای متقاضی» است. و برای فهمیدن و فهماندن معنی لغوی و اصطلاحی این کلمه باید لفظ «نقض» را که لفظ و اصطلاحاً ضد (ابرام) است در نظر داشت و اگر محشیان کتب کلاسی اعم از دبستانی و دبیرستانی در همه لغاتی که اضداد شناخته و متداولی دارند همین عنایت را بخرج دهند و مفاهیم لغوی را با توسل باضداد آن تشریح کنند کار تفهیم و تفهم ما را بسیار آسان خواهند ساخت.

**وایضاً در همان صفحه و همان حاشیه** کلمه «فاحش» (بزرگ) ترجمه شده و حال آنکه معنی آن «آشکار و هویدا» است و باید التفات داشت که استعمال فصیح و صحیح آن در امر «قیح» و «زشت» و «ناروا» تحقق مییابد.

(۱) منتقد را در اسلوب تألیف یا ترجمه متن درس فداکار، نیز بحثی است که استیفای آنرا با انتقاد از درس (غرقاب) واقع در صفحات ۴۲ تا ۴۸ همین کتاب موکول میسازد.

بطور کلی می‌خواهم عرض کنم دقت و اهتمامی که لازمه ترجمه و تفسیر لغات و عبارات کتب کلاسی است در حواشی تفسیریه این سلسله کتب دیده نمی‌شود و برای اثبات مدعا الی ماشاء الله ادله قاطعه در ذیل این یادداشت‌ها دیده خواهد شد. و در این یادداشت فقط يك نمونه از ترجمه‌های نسبتاً صحیح (ولی خالی از دقت) کتاب را مثال می‌آورم و آن ترجمه کلمه « وُسع » واقع در سطر ما قبل آخر صفحه ۲۵ است بدین عبارت: « فراخور و اندازه توانائی و قدرت ». بطوری که ملاحظه می‌فرمایید از این کلمه با دویسه عبارت تعبیر و تفسیر شده است که دو تعبیر آن « مرکب » و تعبیر سوم (اگر لفظ « قدرت » را ترجمه مستقلی بشماریم) (عربی) است و با اینهمه بالاخره نیز نتوانسته ایم مفهوم (حقیقی) کلمه را پرورانیم و اگر عنایت و دقتی را که مطلوب و لازمه این کار است میداشتیم مسلماً لفظ بسیط « کنج » که فارسی همه کس فهم و مشتمل بر حاقّ معنای « وسع » می‌باشد بداد ما رسیده و بدرود ما می‌خورد و بجای آن عبارت طویل و عریض و در عین حال نارسا قرار می‌گرفت.

**صفحه ۲۵ سطر آخر** عبارت « چه گردش » ناظر بشر عطار:

« چه گردش عمر من افزون ز هشتاد ازین یکستم تو دانی بد نیفتاد ».

بر این وجه تفسیر شده است: « اگر چه شد ». وجه میشد که باین صورت « چه، اگر » تعبیر میشد، تا محصل از صورت و معنای عبارت تفسیریه بحاقّ معنای شعر و ارتباط آن بشر قبل بی میرد (۱).

**صفحه ۲۷ سطر ۳** شیخ شیراز « سعدی » علیه‌الرحمه باین عبارت تعریف شده است:

« سعدی شیرازی از بزرگترین شعرا و نویسندگان قرن هفتم هجری است . . . . . » و این ظالمانه ترین تعریفی است که از سعدی « جهانی » شده است، زیرا اگر نتزل کرده نگوئیم سعدی بزرگترین شعرا و نویسندگان جهان و یا بزرگترین شاعر و نویسنده زبان فارسی است اقلاً باید بگوئیم بزرگترین شعرا و نویسندگان قرن هفتم هجری است. و حیف است که این تعریف در باره آن مفضل ایران در کتب رسمی ما ثبت بماند.

**صفحه ۲۹** در قطعه منتخبه از « بهارستان جوینی » که تحت عنوان: « دو اندرز پسندیده »

درج شده است نیز همان نظر است که راجع بمنتهضات از « هدیه الملوك » یاد شده و حیف میدانم که وقت گرانبهای هزاران محصل دبیرستانی با درس و بحث این قبیل (ترهات) منتخبه تزیین شده باشد. و برای اثبات مدعا هر يك از « دو اندرز پسندیده » آن قطعه را بایک نظر ساده و سطحی مرور میکنیم.

۱ - « سه گروه را نشانند مگر سه جای: حلیم را نشانند مگر بوقت خشم، شجاع را نشانند مگر بروز حرب، دوست را نشانند مگر بزمان حاجت ». در این عبارت با اغماض از اصول و ارکان آن که خود قابل خدشه است يك خلل عمده یافت میشود که آنرا از اعتبار کلاسی بودن می‌اندازد باین بیان که میتوان گفت تنها این سه گروه نیستند که در آن (سه حال) یا (سه زمان) شناخته میشوند بلکه (شناسائی) هر موجودی در ظرفی از ظروف زمان و مکان و در حالی از حالات امکان میسر میگردد.

(۱) بموجب دقایق شمری که بعید است امثال عطار از آن اغماض نمایند گمان دارم در اصل (الهی نامه) بجای هشتاد (هفتاد) بوده است.

و اما اندرز دوم که فرموده است « رفق آنست که هر امری بموقع و موضع خود افتد تا اگر بزمری و آهستگی کاری میسر گردد نه‌ور و تشدد ننماید و اگر بغشونت و سختی احتیاج افتد « رفق » و « نرمی » نکند » عرض میکنم : اولاً بسا امور که به موقع و موضع خود افتاده و میافتد و در آن هیچ ( رفقی ) بکار نرفته و نمی‌رود ، و از آنطرف بسا اموری هم که در غیر موقع و موضع خود افتاده و میافتد و در آن نهایت ( رفق ) هم معمول گردیده و میگردد . پس این تعریف آقای ، جوینی ، نه جامع است و نه مانع ، و ثانیاً آنجا که فرموده است « . . . و اگر بغشونت و سختی احتیاج افتد رفق و نرمی نکند . . . » خللی دیگر بر ارکان « تعریف » وارد ساخته و آنرا محال عقلی نموده است . زیرا این نمونه تعریف مستلزم ( دور ) و تقدّم شیء است بر نفس خویش . ثالثاً آقای جوینی که خود با آن بیان رسا دعوت « برفق » میفرماید در استعمال کلمه « تهور » رفقی بکار نبرده است زیرا آن کلمه را در موقع و موضع خودش نیاورده است .

**صفحه ۳۱ سطر ۲ حاشیه** کلمه «عاجل» عبارت « اکنون و کنایه ازدنیا نیز هست » تفسیر و ترجمه شده است و نمیتوان از این گونه مسامحات لغوی و کنایاتی در کتب کلاسی اغماض کرد زیرا کلاس درس و کتب کلاسی جای تفرقه و تعدید حدود الفاظ و معانی است نه جای خلط و مزاج و بازار هرج و مرج ۱ و در توضیح این نکته ضمن یادداشت‌های آینده باز هم بحث خواهد شد .  
 تعبیر « سرفرو بردن » در عبارت « افلاطون چون این بشنید سرفرو برد و بگریست و سخت دانتنگ شد » واقع در صفحه ۳۱ سطر ۶ و ۱۰ ضمن حاشیه ( سطر اول از صفحه ۳۲ ) « اندیشمند و غمگین شد » تفسیر شده است و ندانستم چرا عبارت را از مفهوم حقیقی آن که « سر بزیر انداختن » است عبور داده و معنی « کنایاتی » ناروایی بآن بخشیده اند . ۱۴ .

**صفحه ۳۲ سطر ۷-۵** در عبارت : « یکی از معاریف بصره گوسیندان داشت و هر روز (شبان) شیر آن گوسیندان بدوشیدی و آب بسیار بر آن ریختی . شبان گفتی ای خواجه خیانت مکن که عاقبت آن وخیم است خواجه بدان التماس نکردی . . . الخ » . مسلماً غلط و یا سقطی روی داده است که باید با مراجعه باصل مصحح ( عوفی ) تصحیح گردد .

و نیز در همان صفحه و ذیل همان قصه منقول از « عوفی » عبارتسی است بر این وجه : تا عاقلان را معلوم شود که در خیانت برکت نیست « و سیاق قصه این صورت از عبارت « را بعداً اعلای رکاکت رسانیده است و ابضا باید باصل منقول عنه مراجعه شود تا معلوم گردد موجب رکاکت چیست و مرکب این ناهنجاری کیست .  
 ناتمام

